



نمونه هایی از فضایل و سیره فردی امام محمد بن علی الجواد (علیه السلام)

موسی بن قاسم گوید: به ابی جعفر ثانی (امام جواد) (علیه السلام) گفتم: خواستم بعوض شما و پدرتان طواف کنم، ولی می‌گویند از طرف اوصیاء، طواف صحیح نیست؛ فرمود: نه، هر قدر بتوانی طواف کن، این کار جایز است.

*از جانب مادرم فاطمه (سلام الله علیها) طواف کنید

1- موسی بن قاسم گوید: به ابی جعفر ثانی (امام جواد) (علیه السلام) گفتم: خواستم بعوض شما و پدرتان طواف کنم، ولی می‌گویند از طرف اوصیاء، طواف صحیح نیست؛ فرمود: نه، هر قدر بتوانی طواف کن، این کار جایز است. بعد از سه سال، به آن حضرت گفتم: من از شما اجازه خواستم که از جانب شما و پدرتان طواف کنم، اجازه فرمودی، آنچه خدا خواست از طرف شما طواف کردم، بعد چیز دیگری به نظرم آمد و به آن عمل کردم؟ امام فرمود: آن چیست؟ گفتم: یک روز از طرف رسول الله (صلي الله عليه واله) سه بار طواف کردم، در روز دوم از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) طواف به جای آوردم، در روز سوم از جانب امام حسن و در روز چهارم از طرف امام حسین، روز پنجم بعوض علی بن الحسین، روز ششم از ابی جعفر محمد بن علی، روز هفتم از جعفر محمد، روز هشتم از جانب پدرت موسی بن جعفر روز نهم از جانب پدرت علی بن موسی، روز دهم از جانب شما ای آقای من! اینها آنان هستند که به ولایتشان عقیده دارم. فرمود: آن وقت به خدا قسم به دینی اعتقاد داری که خداوند از بندگان غیر آن را قبول ندارد، گفتم: گاهی هم از جانب مادرت فاطمه (سلام الله علیها) طواف کردم و گاهی نکردم، فرمود: این کار را زیاد کن، این انشاء الله أفضل اعمالی است که می‌کنی. 1

*نامه امام رضا به پسرش امام جواد (علیهما السلام)

2- ابی نصر بزنطی فرموده: نامه امام رضا (علیه السلام) را خواندم که به پسرش امام جواد نوشته بود: به من خبر رسید که چون سوار شدی غلامان تو را از در کوچک بیرون می‌کنند، این کار از بخل آنهاست، تا کسی از تو خیری نبیند، تو را به حق خودم قسم می‌دهم دخول و خروج فقط از در بزرگ باشد و چون سوار شدی مقداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر که سؤال کند چیزی به او بدهی.

هر که از عموهایت از تو احسانی خواست کمتر از پنجاه دینار نده، بیشتر از آن به اختیار توست، هر که از عمه‌هایت چیزی از تو خواست کمتر از بیست و پنج دینار نده، زیادی به اختیار توست، من می‌خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق کن، از جانب خدا از تنگدستی نترس. 2

نامه امام جواد (علیه السلام) به حاکم سجستان

3- مردی از بنی حنیفه گوید: در اولین سال خلافت معتصم عباسی که امام جواد (علیه السلام) به حج رفته بود، با وی رفیق راه بودم روزی در سر سفره طعام که عده‌ای از رجال خلیفه نیز بودند، گفتم: فدایت شوم، والی ما مردی است که شما اهل بیت را دوست دارد و من به دفتر او مالیات بدهکارم، اگر صلاح بدانید نامه‌ای بنویسید که به من ارفاق کند.

امام فرمود: من او را نمی‌شناسم، فدایت شوم، او همانطور است که گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من مفید است، امام (علیه السلام) کاغذ به دست گرفت و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم آورنده نامه من از تو مذهب خوبی نقل کرد، از حکومت فقط کار نیک برای تو می‌ماند، به برادرانت نیکی کن، بدان خدای تعالی از اندازه ذره و خردل از تو سؤال خواهد کرد.

آن مرد گوید: چون وارد سجستان شدم، به حسین بن خالد که والی آن جا بود خبر داده بودند که از جانب امام صلوات الله علیه نامه‌ای برای او می‌آورم، والی در دو فرسخی شهر خودش را به من رسانید نامه را به او دادم، گرفت و بوسید و آن را بر دو چشم خویش گذاشت.

گفت: حاجت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیات بدهکارم، آن را از دیوان محو کرد و گفت: تا بر سر کار هستم دیگر مالیات مده، بعد گفت: خانواده‌ات چند نفر است؟ گفتم: فلان قدر، فرمود به من و آنها احسان کردند، تا او زنده بود دیگر مالیات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می‌کرد. 3

نامه امام جواد (علیه السلام) به علی بن مهزیار اهوازی

4- امام جواد (علیه السلام) به ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار اهوازی چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم یا علی! خداوند پاداش تو را نیکو گرداند و در بهشت خودش جای دهد، و از خواری دنیا و آخرت بدورت دارد، و با ما اهل بیت محشور فرماید.

یا علی! تو را امتحان کردم و در نصیحت و اطاعت و خدمت و توقیر و احترام به امام و قیام به آنچه بر تو واجب است، صاحب

اختیارت گردانیدم، اگر بگویم نظیر تو را ندیده‌ام امیدوارم راست گفته باشم. خداوند پاداشت را جنات فردوس قرار بدهد، نه مقامت بر من پوشیده است و نه خدمت در گرم و سرد و شب و روز، از خدا می‌خواهم چون اولین و آخرین را برای قیامت جمع کند، رحمتی بر تو عنایت فرماید که بوسیله آن مورد غطبه دیگران باشی که او شنونده دعاست. 4. ناگفته نماند: علی بن مهزیار اهوازی از امام رضا (علیه السلام) حدیث نقل کرده و از خواص امام جواد (علیه السلام) بود و از جانب آن حضرت وکالت داشت و نیز از جانب امام هادی (علیه السلام)، درباره وی توقیعی از آن حضرت صادر شد که مقام و عظمت او را در نزد شیعه روشن کرد، او در روایت، موثق بود و کتابهای مشهور نوشت. (رجال نجاشی).

دستوره مدارا با پدرناصبی

5- بکر بن صالح گوید: به امام ابی جعفر ثانی (علیه السلام) نوشت: پدرم ناصبی و خبیث الرأی است، از او بسیار سختی دیده‌ام، فدایت شوم برای من دعا کن و بفرما: چه کنم، آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟ امام (علیه السلام) در جواب نوشت: مضمون نامهات در باره پدرت فهمیدم، پیوسته انشاء الله برای تو دعا می‌کنم، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی آسانی هست، صبر کن "ان العاقبة للمتقين" خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید. ما و شما در امانت خدا هستیم خدایی که امانتهای خویش را ضایع نمی‌کند. بکر بن صالح گوید: خدا قلب پدرم را به من برگردانید بطوری که در کاری با من مخالفت نمی‌کرد. 5.

معجزه‌ای از جواد الائمه صلوات الله علیه

شیخ مفید رحمه الله از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده: گوید: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته‌اند چون ادعا کرده که من پیغمبرم، این سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببینم، با زندانبانان آشتی برقرار کردم تا اجازه دادند پیش او بروم.

بر خلاف شایعه‌ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی درباره تو می‌گویند که ادعای نبوت کرده‌ای و علت زندان رفتنت همین است؟ گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم، جریان من از این قرار است:

من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین را در آن گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمدن و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او براه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستم، فرمود: این جا را می‌شناسی؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدم، مقداری با او راه رفتم ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم.

به رسول خدا (صلي الله عليه واله) سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداری راه رفتیم ناگاه دیدم که در مکه هستیم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم، بعد از آن جا خارج شدم چند قدم نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام مشغول عبادت بودم، هستم. آن مرد رفت، من غرق تعجب بودم که خدایا او کی بود و این چه کار؟! يك سال از این جریان گذشت که دیدم باز همان شخص آمد، من از دیدن او شاد شدم، مرا دعوت کرد که با او بروم، من با او رفتم، و مانند سال گذشته مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام برگردانید.

و چون خواست برود گفتم: تو را قسم می‌دهم به آن خدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم: (قلت سألتك بالحق الذي أقدرك على ما رايتُ منك إلا أخبر تني من انت قال: أنا محمد بن علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام)).

من این جریان را به دوستان و آشنایان خبر دادم، قضیه منتشر گردید تا به گوش محمد بن عبدالملك زیات 7 رسید، او فرمان داد مرا به زنجیر کشیده به این جا آوردند و این ادعای محال را به من نسبت دادند، گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملك زیات برسانم؟ گفت: برسان.

من نامه‌ای به محمد بن عبدالملك وزیر اعظم معتصم عباسی نوشته، جریان او را باز گفتم، وزیر در زیر نامه من نوشته بود: احتیاج به خلاص کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و باز به شام برگردانید و همه را در يك شب انجام داد، بگو تا تو را از زندان آزاد کند.

علی بن خالد گوید: من از دیدن جواب نامه، از نجات او مأیوس شدم، گفتم: بروم و به او تسلی بدهم و چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق در حیرتند و بی خود به این طرف و آن طرف می‌دوند، گفتم: جریان چیست؟! گفتند: آن زندانی در زنجیر و مدعی نبوت، از دیشب مفقود شده، درها بسته قفلها مهر و موم است، ولی معلوم نیست به آسمان و یا به زیر زمین رفته و یا مرغان هوا او را ربوده‌اند؛ علی بن خالد، زیدی مذهب بود، از دیدن این ماجرا معتقد به امامت گردید و اعتقادش خوب شد. ارشاد مفید: ص 305، مرحوم کلینی آنرا در کافی: ج 1 ص 492 باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی (علیه السلام) نقل کرده است، مجلسی رضوان الله علیه آنرا در بحار: ج 50 ص 38 - 40 از بصائر الدرجات نقل می‌کند و می‌گوید: آنرا شیخ مفید در ارشاد و طبری در اعلام الوری از ابن قولویه از کلینی نقل کرده‌اند.

پی‌نوشتها:

1- کافی: ج 4 ص 314 کتاب الحج باب الطواف والحج عن الائمه (ع).

- 2- عیون اخبار الرضا: ج 2 ص 8.
 - 3- کافی: ج 5 ص 111 کتاب المعیشة باب عمل السلطان و جوائزهم.
 - 4- بحار: ج 50 ص 105 از غیبت شیخ.
 - 5- بحارالانوار : ج 50 ص 55.
 - 6- در نقل کافی آمده که گوید: اعمال حج را با او به جای آورد.
 - 7- محمد بن عبدالملك زیات مردی ناكس و توانائی بود و در تنور میخداری که برای شکنجه مجرمین به وجود آورده بود کشته شد، ماجرای عبرت انگیزی دارد.
- منبع: خاندان وحی

نویسنده: سید علی اکبر قریشی